

نویسنده

برای نویسنده



مقدمه

«توماس مان^۱ - نویسنده نامدار آلمانی و برنده جایزه نوبل ادبیات - می‌گوید: «نویسنده کسی است که نوشتن برایش دشوارتر از دیگران است.»^۲ ظاهراً باید خلاف این ادعا درست باشد. زیرا کسی که حرفه‌اش نوشتن است، باید به مهارتی برسد که این کار برایش آسان شود. پس راز این معما چیست؟ به نظرم با توجه به این که این دشواری در چه مرحله‌ای از فرایند نگارش رخ دهد، ماهیتی متفاوت دارد. جنس دشواری نویسنده‌ای تازه‌کار، یا کسانی که با نگارش میانه‌ای ندارند، با گرفتاری نویسنده‌ای چیره‌دست، از بنیاد ناهمسان است. نویسنده هرچه بیش‌تر می‌نویسد و مهارت‌های جدیدی در خود پرورش می‌دهد، با مسائل و موانع تازه‌ای در زبان مواجه می‌شود که پیش از آن از وجودشان بی‌اطلاع بوده است. افزون بر این، اساساً اگر انسان بخواهد هر کاری را درست و دقیق انجام دهد، سخت خواهد بود.

به قول حافظ:

گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع

سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت‌کوش



دکتر مهرداد منصوریان

(دانشیار دانشگاه خوارزمی،
رئیس کتابخانه مرکزی و
مرکز اسناد دانشگاه خوارزمی،
دانش آموخته دکتری علم اطلاعات و
دانش‌شناسی از دانشگاه شفیلد انگلستان،
عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی
از سال ۱۳۸۵،
مدیر گروه رشته علم اطلاعات و
دانش‌شناسی دانشگاه خوارزمی)

1. Thomas Mann

2. A writer is someone for whom writing is more difficult than it is for other people.

هرگاه نوشتن برای
مسافری که در این
مسیر گام نهاده،
این گونه دشوار شود، به
مرحله‌ای تازه در حرفه
نویسندگی وارد شده
است. زیرا اکنون خود
را به درست نویسی و
دقت در نگارش متعهد
می‌داند. در نتیجه، نوشتن
برایش از یک تفریح و
تفنن سرگرم‌کننده
به یک حرفه تبدیل شده
و نسبت به هر کلمه و
جمله‌ای که می‌نویسد،
خود را مسئول می‌داند

به نظرم در زمینه سادگی و سختی کار نگارش، با دوگانه‌ای متناقض مواجه‌ایم. به این معنا که نوشتن به همان میزان که ساده است، دشوار است. درست مثل زندگی که سخت آسان است! کافی است گفتگوی درونی ذهنمان را درباره هر موضوعی یا پیرامون بخشی از تجربه زیسته خویش بر روی کاغذ جاری کنیم، و بعد خواهیم دید که به تدریج نوشته‌های پدید آمده که می‌تواند با کمی ویرایش به متنی قابل قبول تبدیل شود. بنابراین به این اعتبار، نوشتن آسان است. اما این نخستین گام گرچه ضرورت دارد، اما اصلاً کافی نیست و نویسنده هر چه در این مسیر پیش می‌رود و به شناخت عمیق تری دست می‌یابد، از ناهمواری‌های ریز و درشتی که در راه پنهان شده‌اند، بیش‌تر آگاهی می‌یابد. بنابراین می‌توان گفت هرگاه نوشتن برای مسافری که در این مسیر گام نهاده، این‌گونه دشوار شود، به مرحله‌ای تازه در حرفه نویسندگی وارد شده است. زیرا اکنون خود را به درست نویسی و دقت در نگارش متعهد می‌داند. در نتیجه، نوشتن برایش از یک تفریح و تفنن سرگرم‌کننده به یک حرفه تبدیل شده و نسبت به هر کلمه و جمله‌ای که می‌نویسد، خود را مسئول می‌داند. کتاب *عادات و آداب روزانه بزرگان* که درباره زندگی بیش از یکصدوپنجاه نفر از هنرمندان، نویسندگان و نقاشان چند قرن اخیر است، به خوبی نشان می‌دهد که آنان در کارشان بسیار ساعی و کوشا بوده‌اند و آفرینش آثار ماندگاری که عرضه کرده‌اند، به هیچ وجه تصادفی یا به سبب بخت و اقبال نبوده است. هفته‌ها، ماه‌ها و گاه سال‌ها برای یک خلق اثر وقت صرف کرده و رنج برده‌اند. مثلاً گوستاو فلوبر -نویسنده نامدار فرانسوی و خالق رمان مشهور *مادام بواری*- از جمله کسانی است که خیلی در نوشتن وسواس داشته و پیشرفت کارش کند بوده است. میسن کری درباره فلوبر می‌نویسد: «فلوبر اغلب از پیشرفت کند کار شکایت داشت. بواری در حقیقت شتابی برای پیشروی ندارد؛ دو صفحه در هفته! گاهی اوقات چنان دلسردم که می‌خواهم از پنجره به بیرون بپریم. ولی رفته رفته صفحات روی هم جمع شدند. روزهای یکشنبه، دوست خوب او لوئی بویه به دیدارش می‌آمد و فلوبر نوشته آن هفته را بلند برای او می‌خواند. آن دو با هم ده - دوازده بار، حتی صدها بار جمله‌ها را مرور می‌کردند

1. Gustave Flaubert

تا آن که دقیقاً همانی که می خواستند می شد.» (کری، ۴۸-۴۹: ۱۳۹۴)
فرانتس کافکا^۱ - که یکی از بزرگ ترین نویسندگان آلمانی زبان قرن بیستم محسوب می شود - در بخشی از یادداشت هایش در کتاب از نوشتن بارها به رنج نگارش، که گاه به درماندگی و استیصال منجر می شد، اشاره می کند. کافکا در جایی از این متن ناامیدانه اعتراف می کند که: «دیگر توانم برای هیچ جمله ای کفایت نمی کند. بلکه کاش مسئله کلمه بود، کاش کافی بود که کلمه ای بنویسی و بتوانی با وجدانی آرام از این که کلمه را با وجود خویش به تمامی سرشار ساخته ای، رو برگردانی» (ص ۱۴۷). همچنین در جایی دیگر از همین کتاب از گزندی کارش شکایت می کند: «زمان چه می گذرد، باز هم ده روز گذشت و من به هیچ چیز دست نیافته ام. پیش نمی روم. گاه گذاری یک صفحه خوب از آب درمی آید، اما نمی توانم خودم را نگه دارم. روز بعد بیچاره ام.» (ص ۱۸۷)

نمونه های دیگری از این گونه بیان رنج ها در آثار بسیاری از نویسندگان دیده می شود و مرور این شکایت ها مرا به فکر فرو می برد که به راستی راز و رمز این سختی توان فرسا چیست و مهم ترین چالش های زبانی در خلق متون ادبی کدامند؟ این نویسندگان در کدام برزخ گرفتار بوده اند که این گونه به ستوه آمده اند؟ گویی نویسنده به دلیل تبخرو مهارتی که در به ستوه آمدن آن را می شناسد و می کوشد خود را به آن مرزها برساند و از سوی دیگر از نقص و نارسایی زبان آگاهی دارد و کژتابی هایش را به خوبی می شناسد. در نتیجه میان دو قطب این طیف گرفتار است و در تکاپویی بی وقفه می کوشد بهترین عملکردش را عرضه کند. در نتیجه به نظرم در این فرایند با حداقل هشت مانع مواجه می شود. البته آنچه در این یادداشت می نویسم، بیش تر تأکید بردشواری های نوشتن از حیث مباحث زبانی است و به جز اشاره ای گذرا به جنبه های اجتماعی و مسائلی که نویسندگان در زندگی روزمره با آن مواجه اند، نمی پردازم؛ که آن خود مقوله ای مفصل است و پرداختن به آن خارج از مجال این مقاله و فراتر از توان و تجربه اندک نگارنده است.^۲

1. Franz Kafka

۲. در ضمن پیش از این در مقاله ای با عنوان «چرا نوشتن همیشه خطرناک است؟» به دشواری هایی که در فرایند تعامل ذهن مخاطب با متن پدید می آید، پرداخته ام که در شماره ۷۲ همین مجله منتشر شده است.

گویی نویسنده به دلیل تبخرو مهارتی که در به کار بستن زبان دارد، مرزهای آن را می شناسد و می کوشد خود را به آن مرزها برساند و از سوی دیگر از نقص و نارسایی زبان آگاهی دارد و کژتابی هایش را به خوبی می شناسد. در نتیجه میان دو قطب این طیف گرفتار است و در تکاپویی بی وقفه می کوشد بهترین عملکردش را عرضه کند

هشت دلیل دشواری نوشتن برای نویسندگان

جملهٔ توماس مان برایم حکم لیزی یافت که به کمک آن به بازیابی متونی پرداختم که پیش از این دربارهٔ تجربه‌های نویسندگان از رنج نوشتن خوانده بودم، تا به تصویر روشن‌تری در این زمینه دست یابم. خوشبختانه در این زمینه آثار بسیاری منتشر شده که هریک می‌تواند برای مشتاقان ادبیات بسیار آموزنده و الهام‌بخش باشد که در ادامه به تعدادی از آن‌ها استناد می‌کنم. دسته‌بندی آنچه را که در این مرور یافتیم، می‌توانم در هشت مقولهٔ زیر خلاصه کنم: ۱. آشنایی نویسنده با ظرایف و کژتابی‌های زبان، ۲. آشنایی نویسنده با آثار دیگران، ۳. سهم اندک نبوغ در آفرینش متن، ۴. نگاه انتقادی نویسنده به ادبیات، ۵. دشواری در انتخاب مضامین و آغاز نوشتن، ۶. دشواری در میانهٔ راه نوشتن، ۷. دشواری در یافتن نقطهٔ پایان، ۸. تلاش برای تعریف و تثبیت جایگاه اجتماعی و ادبی.

۱. آشنایی نویسنده با ظرایف و کژتابی‌های زبان

نویسنده به خوبی می‌داند که زبان چه ظرافت‌ها و توانمندی‌هایی دارد و همزمان دچار چه کاستی‌ها و کژتابی‌های غریبی است. او زبان را به خوبی می‌شناسد و از نقاط قوت و ضعفش آگاهی دارد. بینش او در این زمینه هم‌برایش مفید است و هم مانعی سرراش قرار می‌دهد. سوزان سونتاک^۱ - نویسنده و منتقد ادبی مشهور آمریکایی - در یکی از سخنرانی‌های خود هنگام دریافت جایزه‌ای ادبی دربارهٔ «وجدان کلمات» به این نکته اشاره کرده است: «ما نویسندگان، اضطراب واژگان داریم. واژه‌ها معنا دارند. واژه‌ها اشاره می‌کنند. آن‌ها پیکانند. پیکان‌هایی که در پوست زمخت واقعیت فرو رفته‌اند. و واژه‌ها هرچه اعجاب‌انگیزتر و کلی‌تر باشند، بیش‌تر به اتاق و دهلیز شباهت دارند. واژه‌ها می‌توانند گسترش یابند یا فرو ریزند. می‌توانند از بوی بد انباشته شوند. واژه‌ها اغلب اتاق‌های دیگری را به ذهن ما متبادر می‌کنند، اتاق‌هایی که دوست‌تر می‌داشتیم در آن‌ها سکنی گزینیم یا اتاقی که تصور می‌کنیم در آن ساکنیم. واژه‌ها می‌توانند فضاهایی باشند که هنر یا خرد سکنی‌گزیدن در آن‌ها را از دست داده‌ایم. و سرانجام آن حجم از مفاهیم ذهنی که دیگر نمی‌دانیم چگونه در آن اقامت گزینیم، رها می‌شود، تخته‌کوب و تعطیل می‌شود.» (سونتاک، ۱۷۷، ۱۳۹۳)

1. Susan Sontag

ما نویسندگان،
اضطراب واژگان
داریم. واژه‌ها معنا دارند.
آن‌ها پیکانند.
پیکان‌هایی که در
پوست زمخت واقعیت
فرو رفته‌اند. و واژه‌ها
هرچه اعجاب‌انگیزتر
و کلی‌تر باشند، بیش‌تر
به اتاق و دهلیز شباهت
دارند. واژه‌ها می‌توانند
گسترش یابند یا
فرو ریزند. می‌توانند از
بوی بد انباشته شوند.
واژه‌ها اغلب اتاق‌های
دیگری را به ذهن
ما متبادر می‌کنند،
اتاق‌هایی که دوست‌تر
می‌داشتیم در آن‌ها
سکنی گزینیم یا اتاقی
که تصور می‌کنیم در
آن ساکنیم.

مشکل نویسندگانی که با دنیای واژگان آشنا نیستند، رسیدن به همین «وجدان آرام» است. آنان به سادگی نمی‌توانند از کنار کلمه‌ها بگذرند. هر کلمه برایشان یک دنیا معنا دارد و خود را نسبت به هریک متعهد می‌دانند. در نتیجه در هر جمله دچار تردید می‌شوند. کافکا در این زمینه می‌نویسد: «باز هم خواهیم نوشت، اما در این فاصله چه تردیدها که درباره نوشتن نداشته‌ام. در اساس، انسان ناتوان نادانی هستم (کافکا، ۱۸۰: ۱۳۸۹). گویی نویسندگان به دلیل ارتباط مداومی که با کلمه‌ها دارند و پیوسته به معنای هریک فکر می‌کنند، دچار وسواس می‌شوند. البته شاید بهتر باشد به جای وسواس بگویم «نکته‌سنجی»؛ زیرا آنان غرق در دنیای ادبیات، عمری با کلمات زیسته‌اند و همیشه با این تردیدها مواجه‌اند. کافکا در نامه‌ای به کوچک‌ترین خواهرش - اوتلا کافکا - می‌نویسد: «جور دیگری غیر از آن که حرف می‌زنم، می‌نویسم؛ جور دیگری غیر از آن که حرف می‌زنم، فکر می‌کنم؛ جور دیگری غیر از آن که باید فکر کنم، فکر می‌کنم و همین‌طور برو تا اعماق تاریکی.» (ص ۱۸۲)

۲. آشنایی نویسنده با آثار دیگران

نویسنده کارآموده، مکاتب و گفتمان‌های ادبی را می‌شناسد. آثار کلاسیک را خوانده و می‌داند که مرزهای نوشتن تا کجا پیش رفته است. بنابراین وقتی کارش را با متون اثربخش و ماندگار مقایسه می‌کند، به نابسندگی آنچه نوشته پی می‌برد. کسانی که با دنیای ادبیات بیگانه‌اند، تصویر دقیقی از آنچه در این اقلیم می‌گذرد، ندارند و در نتیجه امکانی برای مقایسه کار خود با آثار دیگران ندارند. اما نویسنده‌ای که به گفتمان‌های ادبی احاطه دارد، می‌داند که زبان چگونه می‌تواند آراسته و زیبا شود و این زیبایی را در متون موجود دیده است و اکنون که می‌خواهد به این مرحله دست یابد، نیازمند ریاضتی تمام‌عیار است. استاد داریوش آشوری در کتاب شعر و اندیشه می‌نویسد: «همان‌گونه که تن بشری می‌باید از عریان نمودن خویش بپرهیزد و خود را در جامه - در جامه‌های حیا و ادب - بپوشاند تا با زیبایی جامه‌های خویش، خویش‌تن را زیبا، و سوسه‌انگیز و خیال‌انگیز جلوه دهد و دلربا شود، زبان بشری نیز می‌باید با رنجی که از راه «ادب‌آموزی» و تربیت می‌برد، جامه‌های زیبا به تن کند تا دلربا شود، یعنی زبان شعر» (ص ۲۵). افزون بر این، نویسنده می‌خواهد پیوند روشن و محکمی میان اثر خود با «سپهر کتابشناختی»

نویسنده‌ای که به
گفتمان‌های ادبی
احاطه دارد، می‌داند که
زبان چگونه می‌تواند
آراسته و زیبا شود و این
زیبایی را در متون موجود
دیده است و اکنون
که می‌خواهد به این
مرحله دست یابد، نیازمند
ریاضتی تمام‌عیار است.

نویسنده ماهر می داند
که نوشتن از جنس
خلاقیت است و خلاقیت
آسان نیست. او فرم‌ها را
نیز می‌شناسد و ناگزیر
از انتخاب است. انتخاب
بهترین فرم نیز کار
ساده‌ای نیست. همه این
شرایط نیازمند صرف
وقت و انرژی بسیار است.
در نتیجه نویسندگان
موفق معمولاً بسیار
پُرکار بوده‌اند.

موجود در قلمرو کارش تعریف کند. منظورم از این سپهر، مجموعه‌آثاری است که در یک حوزه موضوعی یا یک ژانر ادبی در طول زمان پدید آمده و هر اثر جدید باید ارتباط مشخصی با این فضا داشته باشد و جای خود را بیابد. نویسنده نمی‌تواند آثارش را در تاریکی رها کند، بی‌آن‌که هیچ پیوند و ربطی با متون دیگر داشته باشد. او از دیگران الهام گرفته و از بینش و دانش آنان آموخته است و بر اساس «نظریه بینامتنیت»^۱ باید بتواند تعریف روشنی از جایگاه خود در این جریان ارائه کند. پیش‌تر در یادداشتی با عنوان «سهم نویسنده در پیدایش اثرش» به این موضوع پرداخته‌ام.

۳. سهم اندک نبوغ در آفرینش متن

برخی بر این باورند که نویسندگی به استعداد ذاتی نیاز دارد که فقط تعداد اندکی از مردم از آن برخوردارند و آنان که در کار نویسندگی موفقند، بیش‌تر نابغه و نیک‌بخت بوده‌اند تا ساعی و کوشا. اما امروز زندگی هنرمندان و نویسندگان نشان می‌دهد موفقیت آنان بیش از آن‌که برخاسته از نبوغ باشد، برآمده از تلاش و کوششی بی‌وقفه است. نویسنده ماهر می‌داند که نوشتن از جنس خلاقیت است و خلاقیت آسان نیست. او فرم‌ها را نیز می‌شناسد و ناگزیر از انتخاب است. انتخاب بهترین فرم نیز کار ساده‌ای نیست. همه این شرایط نیازمند صرف وقت و انرژی بسیار است. در نتیجه نویسندگان موفق معمولاً بسیار پُرکار بوده‌اند. ویلیام فاکنر - رمان‌نویس آمریکایی و برنده نوبل ادبیات - که با سرعت شگفت‌انگیزی کار می‌کرد و اغلب روزی سه هزار کلمه و گاهی تا دو برابر این میزان می‌نوشت، درباره انگیزه‌اش در نگارش می‌گوید: «من هر وقت همت یاری کند، چیز می‌نویسم و همت هر روز یاری می‌کند.» (کری، ۱۳۹۴: ۶۸)

۴. نگاه انتقادی نویسنده به ادبیات

یکی از دلایل دشواری نوشتن برای نویسنده، نگاه انتقادی او به ادبیات است. او که می‌تواند آثار دیگران را ارزیابی کند، اثر خود را نیز براساس همان معیارها در بوته آزمون قرار می‌دهد و می‌داند که کارش بر همین روال

1. Intertextuality Theory
2. Jose Saramago



قضاوت می‌شود. ژوزه ساراماگو^۲ - نویسنده پرتغالی و برنده نوبل ادبیات - در مصاحبه‌ای با مجله «پاریس ریویو»^۱، از «مشقت نوشتن» سخن می‌گوید و در میان دلایلی که ذکر می‌کند، یکی همین نقد اثر خود بر اساس معیارهایی است که آثار دیگران را بررسی می‌کنیم و انتظاری است که در این زمینه داریم: «برای من مهم این است که با توجه به ملاک‌های خودم از کار خوب، کارم را خوب انجام بدهم. یعنی کتاب همان طور نوشته شود که من می‌خواهم. بعد از آن که کتاب از دستم خارج شد، درست مثل همه چیزهای دیگر زندگی است. مادر، بچه‌ای به دنیا می‌آورد و آرزوهای بزرگی برایش در سر می‌پروراند. ولی زندگی این بچه متعلق به خود اوست، نه مادر. این بچه از زندگی‌اش چیزی می‌سازد - یا دیگران برایش می‌سازند - که قطعاً همانی نیست که مادر رؤیایش را می‌دید. هیچ فایده‌ای ندارد که من در رؤیا بینم انبوهی از خوانندگان از کتاب‌های من به شدت استقبال می‌کنند، چون آن خواننده‌ها هر طور خودشان بخواهند با کتاب‌های من روبرو می‌شوند» (پلیمپتن، ۲۰۵: ۱۳۸۸). دکتر نعمت‌الله فاضلی در مقاله‌ای با عنوان «تشویش نوشتن» که بحث مفصلی درباره چالش‌های نگارش دانشگاهی است، در میان دشواری‌های نوشتن به دل‌نگرانی و وسواس نویسنده در این زمینه اشاره می‌کند: «احساس تشویش ما، به ویژه وقتی که می‌خواهیم بنویسیم، تشدید می‌شود؛ زیرا نوشتن نیروی بیش‌تری از نویسنده می‌گیرد و ناگزیر به وسواس بیش‌تری نیاز دارد. علاوه بر این، نوشتن نوعی مستند کردن و رؤیت پذیر ساختن و ارائه کردن ایده‌ها در معرض عموم است. طبیعی است که ما دل‌نگران آنچه می‌نویسیم باشیم» (فاضلی، ۶: ۱۳۹۴).

۵. دشواری در انتخاب مضامین و آغاز نوشتن

نویسنده خلاق ذهنش پراز ایده‌های ناب است و نمی‌داند کدام یک را برای نوشتن برگزیند. هریک جذابیت خود را دارد، ولی او ناگزیر از انتخاب است و این خود مانعی بر سر راه اوست. در نتیجه گزینش یکی برای پروراندن سخت خواهد بود. دکتر فاضلی در همان مقاله که پیش‌تر به آن استناد کردم، به این موضوع نیز پرداخته است: «... این که چه بنویسیم، چگونه بنویسیم و درباره چه چیزی بنویسیم. پرسش‌های مهم وجودی بیش از این که بیان‌کننده

مادر، بچه‌ای به دنیا می‌آورد و آرزوهای بزرگی برایش در سر می‌پروراند. ولی زندگی این بچه متعلق به خود اوست، نه مادر. این بچه از زندگی‌اش چیزی می‌سازد - یا دیگران برایش می‌سازند - که قطعاً همانی نیست که مادر رؤیایش را می‌دید. هیچ فایده‌ای ندارد که من در رؤیا بینم انبوهی از خوانندگان از کتاب‌های من به شدت استقبال می‌کنند، چون آن خواننده‌ها هر طور خودشان بخواهند با کتاب‌های من روبرو می‌شوند»

نوشتن و ویرایش دو فرایند
مستقل از یکدیگرند
و انجام همزمان این دو
ممکن نیست. نویسنده
یک بار می نویسد و بارها
نسخه اولیه را ویرایش
می کند. هریک از
نویسندگان راه و روش
خاص خود را برای
ویرایش و تمرکز بر متن
دارند تا از مسیر اصلی
دور نشوند.

نوعی «معمای شناختی و وجودی» باشند و ناآگاهی نسبت به چیزی را بیان کنند، نوعی اضطراب و احساس تشویش روانی عمیقند؛ احساس تشویشی که مانع از انتخاب های ما می شود و کار فکری و خلاق ما را کند یا گاهی برای همیشه متوقف می کند.» (فاضلی، ۱۳۹۴: ۶)

از سویی دیگر نیز نویسنده در طول سال ها قالب و زبان خاص خود را شکل داده و به نوعی امضای خود را دارد و می خواهد به آن وفادار بماند، اما نمی خواهد آثارش دچار رنگ و بوی تکرار شوند. پس ناگزیر است در همان فضایی که برای کارش انتخاب کرده، خلاق باشد که رسیدن همزمان به این دو هدف به سادگی میسر نیست. یافتن نقطه ای برای آغاز کار نیز می تواند مسئله ساز باشد. مارک تواین می گوید: «یک داستان می تواند از هر جایی آغاز شود.» ظاهراً این خبر خوبی است. اما از سوی دیگر مسئله ای جدید ایجاد می کند. زیرا باید دید از میان این همه نقطه، برای آغاز کدام بهتر است. به ویژه آن که نویسنده ماهر می داند که باید بر اساس اصل ترغیب در همان ابتدای اثر، خواننده را جذب کند و فرصت زیادی برای این کار ندارد. او باید در نخستین جمله ها قلب مخاطب را برپاید تا با روایت او همراه شود. به ویژه در روزگار پُرشتاب امروز، دیگر مخاطبان چندان شکیبانیستند و اگر در بخش های آغازین نوشته مجذوب متن نشوند، به سرعت آن را رها خواهند کرد. انبوهی منابع برای خواندن نیز بروخامت اوضاع افزوده است. زیرا آن قدر متن برای خواندن وجود دارد که هر روز بخت نویسندگان برای دیده شدن و خوانده شدن کم تر می شود.

۶. دشواری در میانه راه نوشتن

حفظ انسجام متن و برقراری نظم منطقی میان اجزای آن، خود مقوله ای حیاتی و ضروری برای موفقیت در کار نگارش است. نویسنده نسبت به مخاطراتی که در میانه راه، متن را تهدید می کند آگاه است و می کوشد نوشته خود را به بهترین شکل پاکیزه و پیراسته کند تا از کاستی های آن بکاهد. اما رسیدن به نقطه ای مطلوب به آسانی میسر نیست. او تصویری آرمانی از متن خویش در نظر دارد که خلق آن در عمل نیازمند دقت و توجه بسیار است. افزون بر این، نوشتن و ویرایش دو فرایند مستقل از یکدیگرند و انجام همزمان این دو ممکن نیست. نویسنده یک بار می نویسد و بارها نسخه اولیه را ویرایش

می‌کند. هریک از نویسندگان راه و روش خاص خود را برای ویرایش و تمرکز بر متن دارند تا از مسیر اصلی دور نشوند. نویسنده باید مراقب باشد در میانه راه، ذهنش از چهارچوب اولیه خارج نشود و گرفتار پیریشانی نشود، زیرا ایجاد و حفظ انسجام و یکدستی متن، به ثبات و تمرکز ذهنی نویسنده بستگی دارد. چون کیفیت هر متن، بازتابی از کیفیت ذهنی نویسنده است. ذهنی که گرفتار پراکندگی و آشفتگی است، نمی‌تواند متنی سلیس و روان بیافریند. استاد محمود دولت‌آبادی بر این باور است که: «گمان می‌کنم برای یک رمان نویس، هیچ عارضه‌ای خطرناک‌تر از این نیست که تمرکزش از هم گسیخته شود. برای پرهیز از این فاجعه برای هر نویسنده لازم است که - به هر طریقی که خود کشف می‌کند - روح و خیال خود را در جهت تمرکز تربیت کند.» (ص ۲۲)

۷. دشواری در یافتن نقطه پایان

نقطه‌ای که باید در آن یک متن به پایان برسد، گرفتاری دیگری است که فرایند نوشتن را با سختی و دشواری مواجه می‌کند. نویسنده نمی‌تواند کاملاً مطمئن باشد که کی و کجا باید قلم را زمین بگذارد و اطمینان یابد که آنچه را که می‌خواسته بگوید، گفته است. زیرا گفتن یک چیز به معنای نگفتن چیز دیگری است. پس رسیدن به حجمی که مناسب با موضوع باشد، مهارتی ویژه می‌طلبد. می‌توان عمری را صرف یک کلمه کرد و در پایان با پرسش‌های تازه دست به گریبان بود، که در یادداشتی به این موضوع پرداخته‌ام.^۱ بنابراین به پایان رساندن یک متن همچون آغاز آن سخت است. گاه رمان نویسی مثل مارسل پروست^۲ (۱۸۷۱-۱۹۲۲) تمام عمرش را صرف نوشتن یک اثر عظیم می‌کند، اما گویا خودش در ابتدا چنین تصمیمی نداشته است: «پروست در سال ۱۹۱۲ نوشت: «به راستی نفرت‌انگیز است که شخص همه عمرش را وقف سرهم کردن یک کتاب بکند.» این شکوه را دشوار بتوان کاملاً به جد گرفت. پروست از سال ۱۹۰۸ تا درگذشتش، اوقات خود را یکسره صرف نوشتن رمان عظیم *خاطره و زمان*، در جستجوی زمان از دست رفته کرد که سرانجام در هفت جلد منتشر شد که نزدیک به یک و نیم میلیون واژه می‌شد.» (کری، ۹۵: ۱۳۹۴)

نویسنده نمی‌تواند کاملاً مطمئن باشد که کی و کجا باید قلم را زمین بگذارد و اطمینان یابد که آنچه را که می‌خواسته بگوید، گفته است. زیرا گفتن یک چیز به معنای نگفتن چیز دیگری است. پس رسیدن به حجمی که مناسب با موضوع باشد، مهارتی ویژه می‌طلبد.

۱. منصوریان، یزدان (۱۳۹۴) «یک کلمه کافیست: از آن کلمه‌ها که مثل چشمه می‌جوشند»،

سخن هفته لیژنا، شماره ۲۷۱. دسترس پذیر در <http://lisna.ir>

۸. تلاش برای تعریف و تثبیت جایگاه اجتماعی و ادبی

نوشتن بیش از آن که اقدامی فردی باشد، کنشی اجتماعی است. بنابراین نویسنده ناگزیر است ارتباطش را با جامعه ادبی و مخاطبان به روشنی تعریف کند، جایگاهش را بشناسد، از مناسبات حاکم بر این فضا آگاه باشد و به رسالتش وفادار بماند. نویسنده موفق می‌خواهد به خود شکوفایی برسد و در اوج بماند، که رسیدن به چنین هدفی تلاشی بی‌وقفه می‌طلبد. به‌ویژه زمانی که او در کانون توجه است و این توجه بار سنگینی بر شانه‌اش می‌گذارد. اگر بخت با نویسنده همراه باشد و مخاطبان از آثارش استقبال کنند، باید از پیامدهای پیدا و پنهان آن نیز آگاه باشد. استاد محمود دولت‌آبادی در کتاب *نویسنده‌ای* می‌گوید: «نویسنده‌ای همین که مقبول جامعه افتاد، به صورت بادکنکی رنگی، به وسیله تبلیغات به آسمان فرستاده می‌شود. یعنی که سبک می‌شود و از خاک به هوا تبعید می‌شود! عکس این هم صادق است. نویسنده، پس از این که به همت سال‌ها رنج و دشواری هویت اجتماعی پیدا کرد، با هرچه که برخی در اعماق شناور و غواص و برخی در باتلاق عمق گم و نابود می‌شوند. پس نویسنده باید بتواند بار گران زمین را برگردۀ خود تاب بیاورد.» (ص ۲۱)

فرجام سخن

ما معمولاً فرآورده کار نویسندگان را می‌بینیم و از فرایندی که آنان برای خلق این آثار پیموده‌اند، اطلاع چندانی نداریم. نوشتن برای نویسنده دشوار است؛ نه به این دلیل که نمی‌تواند بنویسد یا در این زمینه تمرین کافی ندارد؛ بلکه درست برعکس، چون با دانش و بینشی که در کار نگارش به دست آورده است، اثر خوب را می‌شناسد و از چالش‌های نوشتن آگاه است. بنابراین متنی که بتواند برایش رضایت بخش باشد، به سادگی خلق نمی‌شود. معیارهایی که اکنون پس از سال‌ها تلاش آموخته، به او اجازه نمی‌دهد که هنرثرپیشانی را به عنوان اثری تازه عرضه کند. بنابراین نوشتن برایش سخت و جانکاه می‌شود، زیرا می‌خواهد در هر اثر بهتر از گذشته باشد و این کار آسانی نیست. مثل کوهنوردی که در هر صعود جدید می‌خواهد قله‌ای رفیع‌تر را فتح کند. او دیگر به فتح «ارتفاعی پست» راضی نمی‌شود. از سویی دیگر هرچه در کارش بیش‌تر پیشرفت می‌کند، بیش‌تر در معرض

نویسنده‌ای همین که
مقبول جامعه افتاد،
به صورت بادکنکی
رنگی، به وسیله تبلیغات
به آسمان فرستاده
می‌شود. یعنی که سبک
می‌شود و از خاک به هوا
تبعید می‌شود! عکس
این هم صادق است.
نویسنده، پس از این که
به همت سال‌ها رنج و
دشواری هویت اجتماعی
پیدا کرد، با هرچه که
بعضی در اعماق شناور و
غواص و بعضی در باتلاق
عمق گم و نابود می‌شوند.
پس نویسنده باید بتواند
بار گران زمین را برگردۀ
خود تاب بیاورد.» (ص ۲۱)

قضاوت قرار می‌گیرد و این داوری فشار روانی مضاعفی بر او تحمیل می‌کند. نه فقط خودش که مخاطبانش نیز انتظار بیش‌تری دارند. باید هر روز بهتر از دیروز باشد و رسیدن به این هدف ساده نیست. در دنیایی که ما با انبوهی از پیام‌ها مواجه‌ایم، دیده‌شدن و خوانده‌شدن هر روز سخت‌تر می‌شود و نویسنده‌ای که از هوش ادبی برخوردار است، این را به خوبی می‌داند و با تلاشی بی‌وقفه تمام توانش را برای ارائه بهترین اثرش به کار می‌گیرد. ►

منابع

۱. آشوری، داریوش (۱۳۷۳) شعر و اندیشه. تهران: نشر مرکز.
۲. پلیمپتن، جورج (۱۳۸۸) رؤیای نوشتن: نویسندگان معاصر از نوشتن می‌گویند. ترجمه مؤده دقیقی، تهران: جهان کتاب.
۳. دولت‌آبادی، محمود (۱۳۸۸) نون نوشتن. تهران: نشر چشمه.
۴. سونتگ، سوزان (۱۳۹۳) در عین حال: رمان نویسی و استدلال اخلاقی. ترجمه رضا فرمان. تهران: ثالث.
۵. فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۴) تشویش نوشتن: مسئله‌مندی نوشتن در حوزه علوم انسانی و اجتماعی در ایران، دوفصلنامه پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی. دوره ۱۹، ش ۳۷، (ص ۱-۲۴)
۶. کافکا، فرانسیس (۱۳۸۹) از نوشتن. گردآورندگان: اریش هیلا و یواخیم بویگ، ترجمه ناصر غیائی. تهران: نشر ثالث.
۷. کری، میسن (۱۳۹۴) عادات و آداب روزانه بزرگان. ترجمه حسن کامشاد. تهران: فرهنگ جاوید.
۸. منصوریان، یزدان (۱۳۹۱) سهم نویسنده در پیدایش اثرش، سخن هفته لیژنا، ش ۱۱۶، (۱۶ بهمن ۹۱) دسترس پذیرد: lisna.ir
۹. منصوریان، یزدان (۱۳۹۵) چرا نوشتن همیشه خطرناک است؟ انشا و نویسندگی، شماره ۷۲، ص ۱۵-۲۲.

